

نمود واژگانی در افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی

حسن برزگر^۱

کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی

غلامحسین کریمی‌دوستان^۲

استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۴/۲۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۵/۱۸

چکیده

در این مقاله، نمود واژگانی افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین منظور، پس از مروری کوتاه بر نمود و انواع آن، به سه دیدگاه رایج در خصوص نمود واژگانی افعال مرکب در زبان فارسی پرداخته می‌شود. در دیدگاه اول، همکرد، عامل تعیین‌کننده نمود واژگانی افعال مرکب تلقی شده است. دیدگاه دوم، عنصر پیش‌فعل را تعیین‌کننده نمود واژگانی در افعال مرکب قلمداد کرده، تمامی افعال مرکب مشتق از صفت را دارای نمود یکسان انگاشته است؛ و در دیدگاه سوم، به تفاوت نمود افعال مذکور اشاره شده، اما دلیل آن تبیین نشده است. در این مقاله، پس از بررسی افعال مرکب مشتق از صفت رایج در زبان فارسی و قرار دادن آنها در معرض آزمون‌های کرانمندی، نشان می‌دهیم که دیدگاه مبتنی بر ساخت مدرج که در آن ویژگی‌های معنایی صفت پایه فعل لحاظ شده باشد، از مبنای نظری محکم‌تری در تبیین نمود واژگانی افعال مرکب مشتق از صفت برخوردار خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: فعل مرکب مشتق؛ نمود واژگانی؛ کرانمندی؛ ساخت مدرج، عنصر پیش‌فعل.

^۱ این مقاله از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد این‌جانب با عنوان «ساخت موضوعی افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی» به راهنمایی استاد ارجمند جناب آقای دکتر کریمی دوستان استخراج شده است که در شهریور ۹۳ در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران از آن دفاع کردم. از اساتید ارجمند جناب آقای دکتر درزی بابت مشاوره سودمندشان و جناب آقای دکتر مزدک انوشه که در جایگاه استاد داور، نکات بسیار ارزشمندی را به این‌جانب گوشزد کردند بی‌نهایت سپاسگزارم.

gh5karimi@ut.ac.ir

^۲ رایانامه نویسنده مسئول:

۱- مقدمه

نمود^۱ عبارت است از «نحوه‌ی نگرش به ساختار زمانی درونی یک موقعیت» (کامری ۱۹۷۶:۳). نمود عمدتاً به دو نوع «دستوری» و «واژگانی» طبقه‌بندی می‌شود. نمود دستوری^۲ که در سطح جمله مورد بررسی قرار می‌گیرد به دیدگاهی می‌پردازد که گوینده در ارتباط با یک رویداد خاص برگزیده است (اسمیت: ۱۹۹۱). بدین معنا که گوینده ممکن است به کل رویداد یا تنها به بخشی از آن اشاره کند. به جملات زیر توجه کنید:

(۱. الف) - احمد دارد کتاب می‌خواند.

(۱. ب) - احمد کتاب را تا آخر خواند.

در جمله^۱ (الف) تنها به بخشی از رویداد «کتاب خواندن» اشاره شده است؛ از اینرو، جمله‌ی مذکور دارای نمود ناقص^۳ تلقی می‌شود؛ اما در جمله‌ی (ب)، گوینده دیدگاهی را برگزیده است که در قالب آن به کل رویداد پرداخته شده است؛ به همین دلیل، جمله دارای نمود کامل^۴ قلمداد می‌شود. نمود دستوری ویژگی جمله به حساب می‌آید و معمولاً به وسیله‌ی نشانه‌های تصریفی در فعل جملات نمایانده می‌شود. به عنوان مثال، در زبان فارسی، تکواژهای «می» و فعل کمکی «داشتن»، از نشانه‌های نمود ناقص محسوب می‌شوند. نمود واژگانی^۵ که از آن با عناوینی چون نوع عمل^۶، نمود درونی^۷ و نمود موقعیتی^۸ نیز یاد شده به بررسی آن دسته از ویژگی‌های معنایی فعل می‌پردازد که با ساختار زمانی «فعل» در ارتباط است. نمود واژگانی از ویژگی‌های ذاتی فعل است و در اکثر زبان‌ها - برخلاف آنچه در مورد دستوری گفتیم - تظاهر ساختواژی ندارد. در بررسی نمود واژگانی، با مسائلی از قبیل دیرش^۹، کرانمندی^{۱۰} و همگن بودن^{۱۱} ساختار درونی فعل روبرو هستیم.

1. Aspect

2. Grammatical aspect

3. Imperfective aspect

4. Perfective aspect

5. Lexical aspect

6. Aktionsart

7. Inner aspect

8. Situation aspect

9. Duration

10. Telicity

11. Homogeneity

دیرش فعل بدین معناست که رویداد مورد اشاره آن، قدری طول می‌کشد یا لااقل به نظر می‌رسد که طول می‌کشد (کامری، ۱۹۷۶: ۴۱). از نقطه‌نظر کرانمندی - یعنی دارا بودن یا نبودن نقطه پایانی - افعال را می‌توان به دو دسته‌ی کرانمند^۱ و ناکرانمند^۲ تقسیم کرد. افعال کرانمند، دارای نقطه پایانی‌اند؛ به این معنا که فعل تا رسیدن به نقطه زمانی خاصی ادامه پیدا می‌کند. به عنوان مثال، «منجمد شدن» یک فعل کرانمند است چرا که انجام آن مستلزم رسیدن به یک نقطه زمانی خاص - یعنی انجام کامل - است و اگر پیش از نقطه مذکور، در انجام فعل وقفه‌ای ایجاد شود، نمی‌توان مدعی شد که رویداد مورد اشاره‌ی فعل انجام شده است. در مقابل، افعال ناکرانمند فاقد نقطه پایانی هستند و اگر در حین انجام آنها، وقفه‌ای پیش بیاید باز هم می‌توان گفت فعل انجام شده است. به عنوان مثال، در جمله «علی دارد می‌دود»، حتی در صورت توقف عمل در هر لحظه از انجام آن، باز هم می‌توان گفت فعل انجام شده است یعنی «علی دویده است». در این مقاله سعی خواهیم کرد به بررسی نمود واژگانی در افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی بپردازیم. از آنجا که افعال مذکور از ترکیب صفت و همکرد به وجود می‌آیند پرسشی که مقاله‌ی حاضر در صد پاسخگویی به آن است عبارت خواهد بود از تعیین میزان سهم و نقش اجزای تشکیل دهنده‌ی افعال مذکور در تعیین نمود واژگانی فعل؛ به عبارت دیگر می‌کوشیم به این پرسش پاسخ دهیم که در افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی، عنصر پیش فعل تعیین‌کننده‌ی نمود واژگانی فعل است یا همکرد.

۲- پیشینه تحقیق

در حوزه مطالعه‌ی عوامل تأثیرگذار در تعیین نمود فعل مرکب در زبان فارسی، سه دیدگاه عمده به چشم می‌خورد:

۲-۱- کریمی دوستان (۱۹۹۷)

کریمی دوستان (۱۹۹۷) معتقد است از آنجا که همکرد، ویژگی‌های نمودی^۳ خود را حفظ کرده، در ترکیب با پیش فعل، عامل تعیین‌کننده‌ی نمود فعل مرکب به حساب

1. Telic

2. Atelic

3. Aspectual properties

می‌آید. به عنوان مثال، از دیدگاه او، «شدن» که یک همکرد گذرا - و البته کرانمند - به شمار می‌رود، در ترکیب با پیش‌فعل «مضا»، ویژگی‌های نمودی خود را بر فعل مرکب حاصله تحمیل می‌کند؛ از اینرو، فعل «مضا شدن»، کرانمندی خود را مدیون همکرد «شدن» است. وی نخست با ذکر شواهدی از افعال مرکب زبان فارسی، نشان داده است که تغییر همکرد، موجب تغییر نمود فعل می‌شود؛ آنگاه همکردهای زبان فارسی را بر اساس ویژگی‌های نمودی‌شان، به سه دسته‌ی ایستا^۱، آغازی^۲ و گذرا^۳ تقسیم کرده است.

۲-۲- فولی و دیگران (۲۰۰۵)

دیدگاه دوم که از سوی فولی و دیگران (۲۰۰۵) ارائه شده، در تقابل آشکار با کریمی دوستان (۱۹۹۷) قرار دارد چرا که کرانمندی فعل مرکب را به عنصر پیش‌فعل منتسب کرده است. بر این اساس، همکرد در افعال مرکب زبان فارسی، تنها عهده‌دار تعیین کنشگر و موضوع بیرونی قلمداد شده و در تعیین نمود آن سهمی ندارد. به عبارت دیگر، نمود فعل توسط پیش‌فعل تعیین می‌شود. در این دیدگاه، تمامی افعال مرکب مشتق از صفت، کرانمند تلقی شده‌اند. فولی و دیگران (۲۰۰۵) معتقدند که همکرد «شدن» تنها همکردی است که می‌تواند تعیین‌کننده‌ی نمود فعل مرکب قلمداد شود؛ از اینرو، افعال مرکب حاصل از آن - فارغ از مقوله‌ی دستوری عنصر پیش-فعل - همواره کرانمند خواهند بود.

۲-۳ - پانچه‌وا (۲۰۰۸)

پانچه‌وا (۲۰۰۸) صفت را عامل تعیین نمود فعل مرکب مشتق، تلقی کرده است با این تفاوت که وی، برخلاف فولی و دیگران (۲۰۰۵) معتقد است افعال مشتق از صفت، می‌توانند دارای نمود ناکرانمند نیز باشند.

1. Stative
2. Initiatory
3. Transition

۲- نمود در افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی

فعل مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی، به افعالی اطلاق می‌شود که از ترکیب صفت و یکی از همکردهای «بودن، شدن و کردن» ساخته می‌شوند (کریمی ۱۹۹۷؛ کریمی دوستان ۱۹۹۷)؛ مانند:

بیدار بودن / شدن / کردن

گرم بودن / شدن / کردن

آگاه بودن / شدن / کردن

«بودن» در زبان فارسی، یک فعل ایستا به شمار می‌رود (کریمی، ۱۹۹۷). این فعل می‌تواند به عنوان یک همکرد با صفت ترکیب شده، فعل مرکب ایستا به دست دهد؛ حال آنکه ترکیب صفت و همکردهایی نظیر «شدن» و «کردن» به ایجاد افعالی منتهی می‌شود که از آنها با عنوان تناوب سببی^۱ یاد می‌کنند. در این مقاله تنها به بررسی کرانمندی در ترکیب صفت با «شدن و کردن» می‌پردازیم چرا که افعال ایستا فاقد ساخت درونی‌اند و در بررسی نمود فعل، ذکر از آنها به میان نمی‌آید. به همین دلیل، در این مقاله مراد از «افعال مرکب مشتق از صفت»، ترکیب صفت با «شدن» و «کردن» است.

برای تفکیک افعال کرانمند از افعال ناکرانمند از آزمون‌هایی استفاده می‌شود که به آزمون‌های کرانمندی معروفند. از جمله مهم‌ترین این آزمون‌ها آن است که افعال کرانمند با قیدهایی مانند «در عرض X زمان»، - که به نقطه پایان رویداد اشاره می‌کنند - سازگاری دارند. در مقابل، افعال ناکرانمند با عبارت‌هایی نظیر «به مدت X زمان» - که نشان‌دهنده مدت زمان انجام فعل هستند - سازگاری دارند. در این مقاله سعی شده است که از عبارت‌های قیدی مانند «در عرض یک ساعت» و نظایر آن در مقابل قیدهایی نظیر «به مدت یک ساعت»، «ساعت‌ها» و نظایر آن به عنوان معیاری برای تفکیک این دو دسته از افعال استفاده شود.

افعال مرکب مشتق از صفت وقتی در معرض آزمون‌های کرانمندی قرار می‌گیرند، رفتار ثابتی از خود نشان نمی‌دهند و از این حیث، می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول، افعالی را شامل می‌شود که ویژگی افعال کرانمند را از خود نشان می‌دهند، مانند «بیدار شدن / کردن»:

^۱.Causative alternation

- (۳. الف) - علی * ساعت‌ها / در عرض یک دقیقه، پسرش را بیدار کرد. (کرانمند)
 (۳. ب) - پسرش * ساعت‌ها / در عرض یک دقیقه بیدار شد. (کرانمند)
 و در دسته‌ی دوم، افعالی مانند «گرم شدن/کردن»، جای می‌گیرند که ویژگی‌های افعال ناکرانمند را از خود بروز می‌دهند:
- (۴. الف) - حمید (به مدت) پنج دقیقه غذا را گرم کرد. (ناکرانمند)
 (۴. ب) - غذا (به مدت) پنج دقیقه گرم شد. (ناکرانمند)
 مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که درمی‌یابیم افعال دسته‌ی دوم، رفتاری دوگانه دارند و گاهی شبیه افعال کرانمند عمل می‌کنند؛ مانند:
- (۵. الف) - حمید در عرض پنج دقیقه غذا را گرم کرد. (کرانمند)
 (۵. ب) - غذا در عرض پنج دقیقه گرم شد. (کرانمند)

(۶. الف) - پلیس ساعت‌ها/ در عرض نیم‌ساعت مردم را آرام کرد. (ناکرانمند/کرانمند)
 (۶. ب) - مردم ساعت‌ها / در عرض نیم‌ساعت آرام شدند. (ناکرانمند/کرانمند)
 به عبارت دیگر، برخی از افعال مشتق از صفت، مانند «بیدار شدن/کردن»، همواره کرانمندند و برخی دیگر، مانند «گرم شدن/کردن» و «آرام شدن/کردن»، گاهی ناکرانمند و گاهی کرانمند به حساب می‌آیند.

هی و دیگران (۱۹۹۹: ۱۳۲) در تأیید استدلال‌های اباش (۱۹۸۶)، پوستیوفسکی (۱۹۹۱)، ون ولین و لاپولا (۱۹۹۷) و لوین و راپاپورت (۱۹۹۹) اظهار داشته‌اند که سببی بودن فعل و کرانمندی آن باید از یکدیگر تفکیک شوند؛ چرا که لازم یا متعدی بودن فعل، هیچ تأثیری بر کرانمندی آن ندارد و هر یک از افعال لازم یا متعدی، می‌توانند به صورت کرانمند یا ناکرانمند به کار روند.

اگر به پیروی از کریمی دوستان (۱۹۹۷)، همکرد را تعیین‌کننده‌ی نمود فعل تلقی کنیم، تمامی افعال مرکب مشتق از ترکیب صفت و «شدن» و یا افعال مشتق از ترکیب صفت و «کردن»، می‌بایست دارای نمود یکسان باشند؛ به عبارت دیگر، تغییر همکرد می‌بایست بر کرانمندی فعل تأثیرگذار باشد؛ اما همانگونه که در مثال‌های (۷) تا (۱۱) مشاهده می‌کنیم، تغییر همکرد در افعال مذکور تنها منجر به تغییر فعل از متعدی به لازم و یا برعکس می‌شود و در تعیین کرانمندی فعل بی‌تأثیر است:

- (۷. الف) - احسان در عرض پنج دقیقه حریفش رو مات کرد. (کرانمند)
 (۷. ب) - حریف احسان در عرض پنج دقیقه مات شد. (کرانمند)
 (۸. الف) - اشغالگران در عرض یک روز شهر را نابود کردند. (کرانمند)
 (۸. ب) - شهر در عرض یک روز نابود شد. (کرانمند)
 (۹. الف) - او در عرض یک دقیقه بچه‌ها را بیدار کرد. (کرانمند)
 (۹. ب) - بچه‌ها در عرض یک دقیقه بیدار شدند. (کرانمند)
 (۱۰. الف) - آنها در عرض یک ساعت ساختمان را منفجر کردند. (کرانمند)
 (۱۰. ب) - ساختمان در عرض یک ساعت منفجر شد. (کرانمند)
 (۱۱. الف) - او در عرض یک دقیقه قاضی را متقاعد کرد. (کرانمند)
 (۱۱. ب) - قاضی در عرض یک دقیقه متقاعد شد. (کرانمند)

مثال‌های فوق نشان می‌دهد که تغییر همکرد در تغییر کرانمندی فعل تأثیرگذار نیست؛ بنابراین اگر نتوانیم همکرد را که به تعبیر کریمی دوستان (۱۹۹۷)، ویژگی‌های نمودی‌اش به فعل مرکب تسری می‌یابد - عامل تعیین نمود واژگانی در افعال مرکب مشتق از صفت قلمداد کنیم، به ناچار باید پیش‌فعل را در این مسئله دخیل بدانیم و این فرض، ما را به دیدگاهی رهنمون می‌شود که مورد حمایت فولی و دیگران (۲۰۰۵) است.

همانطور که پیشتر گفتیم، فولی و دیگران (۲۰۰۵) پیش‌فعل را عهده‌دار تعیین کرانمندی فعل مرکب قلمداد کرده، معتقدند که ترکیب صفت و همکرد، موجب کرانمندی فعل خواهد شد؛ اما آنچه دیدگاه آنان را دچار تزلزل می‌کند این واقعیت است که افعال مرکب مشتق از صفت - حتی در صورت ثابت ماندن همکرد - همانطور که در مثال‌های (۳) تا (۶) مشاهده شد، رفتار یکسانی در قبال آزمون‌های نمود از خود نشان نمی‌دهند. مثال‌های (۳) تا (۶) به منظور سهولت ارجاع در قالب شماره‌های (۱۲) تا (۱۵) تکرار شده‌اند:

- (۱۲) علی*ساعت‌ها/ در عرض یک دقیقه، پسرش را بیدار کرد. (کرانمند)
 (۱۳) حمید (به مدت) پنج دقیقه غذا را گرم کرد. (ناکرانمند)
 (۱۴) حمید در عرض پنج دقیقه غذا را گرم کرد. (کرانمند)
 (۱۵) پلیس ساعت‌ها / در عرض نیم‌ساعت مردم را آرام کرد. (ناکرانمند/کرانمند)

نمونه‌های (۱۲) تا (۱۵) نشان می‌دهند که با وجود ثابت ماندن همکرد، برخی از افعال مشتق از صفت دارای نمود ثابت نیستند: بدین معنا که برخی مانند «بیدار کردن» همواره کرانمندند؛ برخی دیگر مانند «گرم کردن» و «آرام کردن» گاهی کرانمندند و گاهی ناکرانمند.

با بررسی نمونه‌های (۳) تا (۱۵) می‌توان به دو نکته اساسی پی برد: اولاً اینکه همکرد در تعیین کرانمندی افعال مرکب مشتق از صفت تأثیرگذار نیست؛ ثانیاً افعال دارای همکرد یکسان نیز در برخی موارد دارای نمود متفاوت با یکدیگر هستند. بی‌تأثیر بودن دو همکرد «شدن» و «کردن» در تعیین کرانمندی فعل مرکب مشتق از صفت از یکسو و ثابت نبودن کرانمندی افعال مذکور از سوی دیگر، ما را وادار می‌کند در جستجوی عوامل دیگری برآییم که بتواند عدم ثبات رفتاری این دسته از افعال مرکب را توجیه کند.

۴- ویژگی‌های معنایی صفت

در بخش قبل گفتیم که تغییر همکرد در افعال مرکب مشتق از صفت نمی‌تواند بر کرانمندی فعل تأثیرگذار باشد. از سوی دیگر، نشان دادیم که بسیاری از افعال مذکور، حتی در صورت عدم تغییر همکرد، در قبال آزمون‌های کرانمندی رفتار یکسانی ندارند؛ بدین معنا که برخی از آنها مانند «بیدار شدن» کرانمندند؛ و برخی دیگر، مانند «گرم شدن»، گاهی کرانمندند و گاهی ناکرانمند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد در تلاش برای اتخاذ دیدگاهی که بتواند از عهده تبیین کرانمندی این دسته از افعال برآید، باید پیش از هر چیز دیگر، ویژگی‌های معنایی صفت پایه آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

۴-۱- نوع تغییر

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های معنایی افعال مشتق از صفت این است که - برخلاف بسیاری از افعال متعدی - تنها یکی از ویژگی‌های مفعولشان دچار تغییر می‌شود (راپاپورت و لوین، ۲۰۰۲؛ بیورز، ۲۰۱۱). به عنوان مثال، در جملات (۱۶) تا (۱۸) که دارای افعال متعدی هستند، نمی‌توان نوع تغییر ایجاد شده در مفعول را به طور دقیق صورتبندی کرد؛ به عبارت دیگر، ماهیت تغییر ایجاد شده در مفعول نمونه‌های فوق بسیار پیچیده است:

(۱۶) او نامه را به من تحویل داد.

(۱۷) معلم درس اول را توضیح داد.

(۱۸) او فرزندش را به مهد کودک برد.

حال آنکه، در افعال مرکب مشتق از صفت، ماهیت تغییر مورد اشاره فعل از وضوح بیشتری برخوردار است و قابل‌سنجش است. به عنوان مثال، در جملات (۱۹) تا (۲۱) به ترتیب، «دما»، «ارتفاع» و «اندازه» مفعول دچار تغییر شده است و می‌توان آن را اندازه‌گیری کرد:

(۱۹) امروز هوا گرم‌تر شده.

(۲۰) دستش رو بلند کرد.

(۲۱) بچه‌ها خیلی زود بزرگ شدند.

قابل‌سنجش بودن ویژگی مورد نظر که ریشه در ساخت معنایی صفت پایه فعل دارد موجب می‌شود درجه‌پذیری صفت را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

۴-۲- درجه‌پذیری

از بین ویژگی‌های معنایی متعددی که بر مقوله صفت مترتب است شاید بتوان «درجه‌پذیری» را یکی از برجسته‌ترین آنها دانست. هی (۱۹۹۸) نشان داده است که صفت‌ها دارای مقیاس مدرج^۱ هستند. مقیاس مدرج، در واقع، مجموعه‌ای از نقاط است که با ترتیب خاصی روی یک محور قرار گرفته‌اند و به ویژگی‌هایی نظیر «دما»، «حجم» و «ارتفاع» و نظایر آن اشاره دارند (لوین و راپاپورت، ۲۰۰۵). این نقاط شامل نقطه آغازین، نقطه پایانی و در برخی موارد - که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت - شامل چندین نقطه بینابینی است. فاصله‌ی بین دو نقطه ساخت مدرج را میزان تغییر^۲ می‌نامند. از مقیاس مدرج با عنوان مقیاس ویژگی^۳ نیز یاد شده است (کندی و مکنالی، ۲۰۰۵؛ کرنز، ۲۰۰۷؛ کندی، ۲۰۰۷).

صفت‌ها بر اساس نوع مقیاس مدرجی که در خود واژگانی کرده‌اند به دو دسته تقسیم می‌شوند: صفت‌های نامدرج دارای مقیاس بسته^۴ یا محدود هستند؛ بدین معنا

1. Scale

2. Degree of change

3. Property scale

4. Closed scale

که در مقیاس خود تنها دو نقطه - یعنی نقطه آغاز و نقطه پایان رویداد - را واژگانی کرده‌اند (کندی و مکنالی، ۲۰۰۵؛ کندی، ۲۰۰۷؛ راپاپورت، ۲۰۰۸؛ رمچند، ۲۰۰۸)؛ به عبارت دیگر، در این صفت‌ها، وجود یا عدم ویژگی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ به عنوان مثال، در صفت «بیدار»، «بیدار بودن» یا «بیدار نبودن» در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ به بیان دیگر، شخص یا «بیدار است» و یا «بیدار نیست» و نمی‌توان حالتی بینابینی برای آن متصور شد.

بیورز (۲۰۰۸) معتقد است صفت‌های نامدرج در مقیاس خود، رسیدن به یک نقطه نهایی^۱ را واژگانی کرده‌اند. نقطه‌ی نهایی، نقطه‌ای است که در آن، وضعیت مورد اشاره فعل، به وجود آمده باشد. به عنوان مثال، در صفت «بیدار»، نقطه نهایی عبارت است از زمانی که شخص مورد بحث، به وضعیت مورد اشاره‌ی صفت - یعنی «بیداری» - رسیده باشد. از آنجا که صفت‌های دارای مقیاس بسته، فاقد نقاط بینابینی هستند، نمی‌توان آنها را به صورت تفضیلی به کار برد؛ از اینرو، ترکیباتی مانند «بیدارتر» «زنده‌تر» چندان پذیرفتنی نیستند (ر.ک. نمودار (۱)).

در مقابل، صفت‌های درجه‌پذیر، مانند «گرم»، «سرد»، «بزرگ» و نظایر آن، دارای مقیاس باز^۲ یا نامحدود هستند (کندی، ۱۹۹۹؛ کرنز، ۲۰۰۷). این صفت‌ها نقطه پایان رویداد را در خود واژگانی نکرده‌اند (ون هوت، ۲۰۰۳؛ وشلر، ۲۰۰۵؛ روشتین، ۲۰۰۸) و ساخت مدرج آنها، یک نقطه شروع و چندین نقطه بینابینی را در برمی‌گیرد. صفت‌های درجه‌پذیر، در هر یک از نقاط مذکور، دارای معنا و مفهوم‌اند. به عنوان مثال، صفت «گرم»، تمام وضعیت‌هایی را شامل می‌شود که در آن، دمای جسم مورد بحث بیشتر از دمای آن در زمان شروع رویداد باشد. از اینرو، به لحاظ نظری نمی‌توان نقطه پایانی برای آن قائل شد.^۳ وجود نقاط بینابینی در مقیاس مدرج صفت‌های درجه‌پذیر، این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان صفت‌های مذکور را در حالت تفضیلی نیز به کار برد. صفت‌هایی که نقطه نهایی رویداد را در خود واژگانی کرده باشند، صفات دامنه محدود^۴ نامیده می‌شوند و صفت‌های فاقد نقطه نهایی، صفات دامنه نامحدود^۵ خوانده می‌شوند.

^۱. Culmination point

^۲. Open scale

^۳. در بخش پایانی مقاله به این مسئله باز خواهیم گشت.

^۴. Closed range

^۵. Open range

۴-۳- تأثیر درجه‌پذیری صفت بر کرانمندی فعل

کندی و لوین (۲۰۰۸) معتقدند کرانمندی افعال مشتق از صفت، ریشه در ویژگی‌های معنایی صفت پایه آنها دارد. بدین معنا که افعال مشتق از صفت، همانند صفت پایه-شان، در معنای خود، یک مقیاس مدرج را واژگانی کرده‌اند (بیورز، ۲۰۰۲، ۲۰۰۶؛ روشتین، ۲۰۰۴؛ کندی و لوین، ۲۰۰۸). صفت‌های نامدرج، چنانکه گفتیم، در مقیاس خود، دارای یک نقطه نهایی‌اند؛ بدین معنا که میزان تغییر در آنها مشخص است. در مقابل، صفت‌های مدرج فاقد نقطه نهایی هستند؛ از این‌رو، به میزان مشخصی از تغییر اشاره نمی‌کنند. کندی و لوین (۲۰۰۸) معتقدند نقطه نهایی عبارت است از حاصل جمع وضعیت شیئی که تحت تأثیر رویداد مورد اشاره فعل قرار گرفته است در ابتدای رویداد به علاوه میزان تغییر. به همین دلیل، مشخص بودن نقطه نهایی اساساً به مشخص بودن میزان تغییر وابسته است.

بیورز (۲۰۰۸) معتقد است که صفت‌های نامدرج در مقیاس خود، تنها دارای دو نقطه - یعنی نقطه شروع و نقطه پایان - هستند؛ به عبارت دیگر، صفت‌های مذکور در مقیاس خود، رسیدن به یک نقطه نهایی را واژگانی کرده‌اند. مشخص بودن میزان تغییر در این صفت‌ها، باعث محدود شدن زمان انجام فعل مشتق از آنها می‌شود و این امر به نوبه خود، کرانمند شدن فعل را به همراه خواهد داشت. به بیان دیگر، افعال مشتق از این صفات نیز به میزان مشخصی از تغییر اشاره می‌کنند و به همین دلیل، کرانمند هستند. از این‌رو، در افعال مذکور، رویداد مورد اشاره فعل، مستلزم رسیدن به یک نقطه نهایی است و پس از آن، متوقف خواهد شد. در نمودار (۱) مقیاس مدرج فعل «بیدار شدن/کردن»، به عنوان نمونه‌ای از افعال مشتق از صفت‌های نامدرج نشان داده شده است^۱:

آغاز رویداد	پایان رویداد (نقطه‌ی نهایی)
t_0	t_1
.....X.....X.....
S_0	S_1
بیدار نبودن	بیدار شدن

نمودار (۱): مقیاس مدرج فعل «بیدار شدن/کردن»:

^۱ . نمودارهای (۱)، (۲ الف) و (۲ ب)، تلفیقی است از آموزه‌های هی و دیگران (۱۹۹۹) و نمودارهای مندرج در کرنز (۲۰۰۷).

در این نمودار:

شخص (X) در زمان t_0 دارای وضعیت S_0 بوده است؛

شخص (X) در زمان t_1 به وضعیت S_1 رسیده است؛

رویداد مورد اشاره‌ی فعل تا رسیدن به نقطه‌ی S_1 (نقطه‌ی نهایی) ادامه می‌یابد و پس از آن متوقف می‌شود؛ به عبارت دیگر، نقطه‌ی S_1 ، نقطه‌ی پایان رویداد است.

در مقابل، صفت‌های درجه‌پذیر مانند «گرم»، «سرد» و «بزرگ»، فاقد یک نقطه‌ی نهایی هستند چرا که به میزان مشخصی از تغییر اشاره نمی‌کنند؛ به همین دلیل، فعل مشتق از صفت‌های مذکور نیز فاقد نقطه‌ی نهایی است و در نتیجه ناکرانمند محسوب می‌شود. به عنوان مثال، افعالی مانند «گرم کردن/ شدن»، به دلیل آنکه از یک صفت درجه‌پذیر مشتق شده‌اند، دارای مقیاسی هستند که علاوه بر نقطه‌ی آغاز، چندین نقطه‌ی بینابینی را نیز در خود جای داده است بدون آنکه بتوان نقطه‌ی پایانی برای آن متصور شد. از این رو «گرم کردن» به رویدادی اطلاق می‌شود که در آن، دمای شیئی مورد بحث، بیشتر از دمای آن در زمان شروع رویداد باشد. در نمودار (۲). الف)، مقیاس مدرج فعل «گرم شدن/ کردن» به عنوان نمونه‌ای از افعال مشتق از صفت‌های درجه‌پذیر دارای خوانش ناکرانمند نشان داده شده است:

نقطه‌ی بینابینی دوم	نقطه‌ی بینابینی اول	آغاز رویداد
زمان t_2	زمان t_1	زمان t_0
.....X.....X.....X.....		
گرم‌تر و گرم‌تر	گرم‌تر	گرمی کم‌تر
d_2	d_1	d_0

نمودار (۲. الف): مقیاس مدرج فعل «گرم شدن/ کردن»:

در این نمودار:

جسم (X) در زمان t_0 دارای دمای d_0 بوده است؛

جسم (X) در زمان t_1 دارای دمایی بیشتر از زمان t_0 بوده است؛

جسم (X) در زمان t_2 دارای دمایی بیشتر از زمان t_1 بوده است.

به عبارت دیگر، $d_2 < d_1 < d_0$

به لحاظ نظری، همانطور که t می‌تواند تا t_n ادامه یابد، d نیز می‌تواند تا d_n ادامه

داشته باشد؛ به عبارت دقیق‌تر، برای ویژگی (d) نمی‌توان نهایتی قائل شد.

هی و دیگران (۱۳۱:۱۹۹۹) نیز میزان تغییر صفت پایه فعل را عامل تعیین‌کننده‌ی کرانمندی افعال مشتق از صفت دانسته‌اند. به این معنا که مشخص بودن میزان تغییر واژگانی‌شده در معنای صفت، منجر به نمود کرانمند و نامشخص بودن آن، منجر به نمود ناکرانمند در فعل خواهد شد.

بر اساس آنچه تاکنون گفتیم می‌توان انتظار داشت در زبان فارسی، آن دسته از افعال مرکب که از صفت‌های مدرج مشتق می‌شوند دارای نمود ناکرانمند باشند؛ اما پیش‌بینی فوق در مورد برخی از افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی صادق نیست و در پاره‌ای اوقات، با افعالی مواجه می‌شویم که علی‌رغم درجه‌پذیر بودن صفت پایه، دارای نمود کرانمند هستند؛ به عنوان مثال در جملات زیر علی‌رغم درجه‌پذیر بودن صفت پایه، با نمود کرانمند روبرو هستیم:

(۲۲) خیاط، شلوار مرا کوتاه کرد.

(۲۳) خیاط * ساعت‌ها/ در عرض نیم ساعت شلوار مرا کوتاه کرد.

(۲۴) کارگران در عرض دو روز/ * دو روز جاده را پهن کردند.

(۲۵) باران در عرض نیم ساعت/ * نیم ساعت حیاط را خیس کرد.

(۲۶) چایی‌ام در عرض یک دقیقه/ * یک دقیقه سرد شد.

کندی و مکنالی (۱۹۹۹) معتقدند تعبیر صفت‌های درجه‌پذیر، به شدت وابسته به بافت است. در این گونه موارد، دانش دایرة‌المعارفی مشترک بین گوینده و شنونده، امکان درک نقطه پایان رویداد را فراهم می‌آورد (هی و دیگران، ۱۹۹۹). بدین معنا که گوینده و شنونده از این نکته آگاهند که میزان «کوتاه شدن شلوار»، «پهن شدن جاده»، «خیس شدن حیاط» و «سرد شدن چای» - یا به عبارتی «میزان تغییر مورد اشاره‌ی فعل» - میزانی مشخص است. به عبارت دیگر، در برخی موارد، به واسطه‌ی عملکرد «اشاره‌ی ضمنی مکالمه‌ای^۱»، نوعی نقطه نهایی متعارف - یا نقطه‌ی استاندارد به تعبیر کندی و لوین (۲۰۰۸) - در ذهن گویشوران زبان تعریف شده است که موجب می‌شود افعال مورد بحث را افعالی کرانمند تعبیر کنند. از اینرو، با وجود آنکه صفت پایه افعال مذکور، هیچ گونه نقطه پایانی مشخصی را در خود واژگانی نکرده است، گویشوران برسر میزان تقریبی «کوتاه شدن شلوار»، «پهن شدن جاده» و

^۱. Conversational implicature

نظایر آن، توافق ضمنی دارند و دانش مذکور موجب می‌شود گویشوران در تلقی خود از کرانمندی فعل تا حدود زیادی اتفاق نظر داشته باشند.

کندی و لوین (۲۰۰۸) معتقدند گویشوران از نقطه‌ی استاندارد به عنوان «آخرین حربه»^۱ استفاده می‌کنند؛ به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد در تعیین کرانمندی فعل، توجه به ویژگی‌های کاربردشناختی از اولویت برخوردار نیست و گویشوران تنها در صورت فقدان اطلاعات صرفی- نحوی^۲ از آن بهره خواهند برد. در نمودار (۲ ب) مقیاس مدرج فعل «کوتاه شدن/ کردن» را به عنوان نمونه‌ای از افعال مشتق از صفت‌های مدرج دارای خوانش کرانمند نشان داده شده است:

نقطه‌ی پایان رویداد	نقطه‌ی بینابینی	آغاز رویداد
زمان t_2	زمان t_1	زمان t_0
X.....	X.....	X.....

استاندارد ← کوتاه‌تر دارای اندازه‌ی L_0 (کوتاه‌تر و کوتاه‌تر)

نمودار (۲. ب): مقیاس مدرج فعل «کوتاه کردن»:

در این نمودار:

جسم (X) در زمان t_0 دارای اندازه‌ی L_0 بوده است؛

جسم (X) در زمان t_1 دارای اندازه‌ی کمتر از زمان t_0 بوده است؛

جسم (X) در حدود زمان t_2 به یک اندازه‌ی استاندارد رسیده است.

به عبارت دیگر، اگرچه شاید به لحاظ نظری، بتوان جسم (X) را باز هم «کوتاه‌تر» کرد، اما دانش مشترک بین گوینده و شنونده برای ویژگی مذکور یک نقطه‌ی نهایی ضمنی قائل می‌شود و در آن نقطه، رویداد را خاتمه یافته قلمداد می‌کند (دو فلشی که در دو سوی نقطه‌ی استاندارد قرار داده شده بدین معناست که این نقطه، یک نقطه‌ی دقیق نیست؛ با وجود این، گویشوران بر سر حد و حدود تقریبی آن اتفاق نظر دارند)؛ به عبارت دیگر، همانگونه که پیشتر نیز خاطرنشان کردیم، دانش دایرة‌المعارفی، آخرین حربه‌ای است که گویشوران در تعبیر کرانمندی افعال مشتق از صفت بدان متوسل می‌شوند.

¹. Last resort

². Morphosyntactic information

۵- نتیجه

از آنجا که در افعال مرکب مشتق از صفت، ساخت معنایی صفت پایه در تعیین کرانمندی فعل مؤثر است؛ لذا در بررسی عوامل تأثیرگذار در نمود این گونه افعال، می‌بایست دیدگاهی اتخاذ شود که بتواند از عهده توجیه ساخت معنایی صفت و تأثیر آن بر کرانمندی فعل برآید. در این مقاله نشان دادیم که تبیین کرانمندی افعال مرکب مشتق از صفت، تنها از طریق بررسی ساخت قیاسی صفت و درجه‌پذیری آن و نیز لحاظ کردن ویژگی‌های بافتی میسر است.

منابع

- Abusch, D. 1986. "Verbs of Change, Causation, and Time," Report CSLI-86-50, Center for the Study of Language and Information, Stanford University, Stanford, CA.
- Beavers, J. 2002. Aspect and the distribution of prepositional resultative phrases in English. LinGOWorking Paper #2002-7, CSLI, Stanford University, Stanford.
- _____. 2006. Argument/oblique alternations and the structure of lexical meaning. PhD dissertation. Stanford University.
- _____. 2008. Scalar complexity and the structure of events. In J. Dölling, T. Heyde-Zybatow, and M. Schäfer, (eds.), *Event Structures in Linguistic Form and Interpretation*, pp. 245-265. Berlin: Mouton de Gruyter.
- _____. 2011. On affectedness. *Nat Lang Linguist Theory* 29:335-370.
- Comrie, B. 1976. *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Folli, R. H. Harley, S. Karimi. 2005. Determinants of event type in Persian complex predicates, *Lingua* 115:1365-1401.
- Hay, J. 1998. "The Non-Uniformity of Degree Achievements," presented at the 72nd Annual Meeting of the LSA, New York, NY.
- Hay, J. Ch. Kennedy, B. Levin. 1999. Scalar structure underlies telicity in degree achievements. In: Mathews, T. Strolovitch, D. (eds.), *Proceedings of SALT IX*. CLC Publications, Ithaca, pp. 127-144.
- Karimi, S. 1997. Persian complex verbs: Idiomatic or compositional. *Lexicology* 3 (2): 273-318.
- Karimi-Doostan, Gh. 1997. Light Verb Constructions in Persian. PhD Dissertation, University of Essex.
- Kearns, K. 2007. Telic senses of deadjectival verbs. *Lingua* 117:26-66.
- Kennedy, Ch. 1999. Gradable adjectives denote measure functions, not partial functions. *Studies in the Linguistic Sciences* 29:65-80.

- _____. 2007. Vagueness and grammar: The semantics of relative and absolute gradable predicates. *Linguistics & Philosophy*, 30: 1–45.
- Kennedy, Ch. and B. Levin. 2008. Measure of change: The adjectival core of degree achievements. In L. McNally and Ch. Kennedy (eds.), *Adjectives and adverbs: Syntax, semantics and discourse*. Oxford: Oxford University Press.
- Kennedy, Ch. and L. McNally. 1999. 'From Event Structure to Scale Structure: Degree Modification in Deverbal Adjectives'. In T. Mathews and D. Strolovitch (eds.), *Proceedings of Salt 9, 1999*. Ithaca, NY: CLC, Cornell University.
- _____. 2005. The syntax and semantics of multiple degree modification in English. *Proceedings of the HPSG05 Conference Department of Informatics, University of Lisbon*.
- Levin, B. and M. Rappaport Hovav. 1999. "Two Structures for Compositionally Derived Events" *SALT 9, Cornell Linguistics Circle Publications, Cornell University, Ithaca, NY*, 199–223.
- _____. 2005. *Argument Realization*. New York: Cambridge University Press.
- Pantcheva, M. 2008. Noun preverbs in Persian complex predicates. In P. Svenonius and I. Tolskaya, (eds.), *Tromsø Working Papers on Language and Linguistics: Nordlyd 35, Special issue on Complex Predication*, pp. 19–45. Tromsø: University of Tromsø. Available at <http://www.ub.uit.no/baser/nordlyd/>
- Pustejovsky, J. 1991. 'The syntax of event structure', *Cognition* 41: 47–81.
- Ramchand, G. 2008. *Verb meaning and the lexicon: A first phase syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rappaport Hovav, M. 2008. Lexicalized meaning and the internal temporal structure of events. In S. Rothstein (ed.), *Theoretical and crosslinguistic approaches to the semantics of aspect*, pp. 13–42, Amsterdam: Benjamins.
- Rappaport Hovav, M. and B. Levin. 2002. "Change of State Verbs: Implications for Theories of Argument Projection," *BLS 28*, Berkeley Linguistics Society, Berkeley, CA, 269–80.
- Rothstein, S. 2004. *Structuring Events: A Study in the Semantics of Lexical Aspect*. Oxford: Blackwell.
- _____. 2008. *Theoretical and crosslinguistic approaches to the semantics of aspect*. John Benjamins Publishing company.
- Smith, C. 1991. *The Parameter of Aspect*. Dordrecht: Kluwer.
- Van Hout, A. 2003. Acquiring telicity crosslinguistically: On the acquisition of telicity entailments associated with transitivity. In M. Bowerman and P. Brown (eds.), *Crosslinguistic perspectives on argument structure*: Hillsdale, N.J.: Erlbaum.
- Van Valin, R. and R. LaPolla. 1997. *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge: Cambridge University Press.

Wechsler, S. 2005. "Resultatives under the 'event-argument homomorphism' model of telicity," In: *The Syntax of Aspect*. N. Erteschik-Shir and T. Rapoport (eds.), pp. 255-273. Oxford: Oxford University Press.

